

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث راجع به روایت عمر ابن حنظله بود که اساسی ترین روایتی است که در میراث های حدیثی ما فعلا به عنوان مرجحات منصوبه از آن یاد می شود و روایت دیگری نداریم به این توسعه که هی سوال و جواب شده باشد، هر دو مخالف عامه، یکی موافق و معیارهای ما و توضیحاتش در این مدت الحمدلله گذشت و این که در مصادر ثلاثه چطور شده این حدیث آمده، این را هم من عرض کردم شاید نتوانیم خیلی توضیح واضحی بدهیم. در کتاب کافی در باب علم این را کامل آورده، در باب اختلاف حدیث، آیا ایشان نظرش این است که این روایت ناظر به اختلاف حدیث است؟ در کتاب صدوق در باب قضایا و احکام بخش اولش را که مربوط به قاضی منصوب است اصولا نیاورده، دوم و سوم را آورده که ظاهرا سوم مال اختلاف حدیث است، به ذهن می آید ربطی به باب قضایا نداشته باشد، قضا و احکام و باب قضاوت نداشته باشد و شاید مرحوم آقاضیا هم که می فرمایند عمده اشکال در حدیث این است که این قبلش راجع به اختلاف قاضیین و حکمین است و این نکاتی که در روایت آمده به اختلاف حکمین بر می گردد شاید نظرش به این بوده، البته ما نمی دانیم، شاید در کلمات مرحوم آقاضیا یا نائینی یا آقای خوئی و دیگران این نیامده که حدیث را بررسی این جوری کرده باشند. شیخ هم عرض کردیم در کتاب تهذیب در یک بخش از کتاب قضا فقط صدر حدیث را آورده که معلوم است تناسب با قضا دارد. در باب زیادات حدیث را کامل آورده، البته باز در باب قضا.

از آن طرف چون مرحوم شیخ در تهذیب بحثی راجع به تعارض و اینها ندارد در کتاب عدّه که متعرض حجیت خبر و تعارض شده است در آنجا هم هیچ اشاره ای به این روایت ندارد، هیچ نکته خاصی را ندارد. حالا نظر مبارک اینها چه بوده عرض کردم الان چندان برای ما روشن نیست یعنی یک کار مرحوم کلینی که صدرش را در باب جلد ۷ آورده این خوب است و روشن است و شیخ طوسی که

قسمت اول را در خود باب تهذیب باب اصل آورده، این هم روشن است. قسمت های دیگرش ابهام دارد، دو همکار کلینی، همکار صدوق و همکار شیخ در باب زیادات.

علی ای حال این راجع به روایت و عرض شد به این که تقریباً بعد از قرن هشتم حدیث را در باب تعارض روایات بکار بردند، من دو سه روز است چون بحث دلالتی را یواش یواش شروع کردم عرض کردم ظاهر روایت اگر چه بحث روایت است لکن احتمال دارم مراد حکم و فتوا باشد و نظر به فقاہت باشد نه به روایت، اصلاً نظر حدیث اصولاً به فقاہت باشد، ناظر به این مقام است، شاید هم شیخ طوسی به این مناسبت یا صدوق، همان طور که مرحوم آقاضیا اشکال کردند به عنوان عمده اشکال، فقط فرق ما با مرحوم آقاضیا این است که آقاضیا به حکمین زدند، ما به حکمین به عنوان فقیهین، یعنی بحث در سر فقاہت آنها و اجتهاد این هاست.

عرض کردم شواهد در روایت را خواندیم، عده ای گفتند فیوخذ من حکمنا، المجمع علیه اصحابک، ظاهرش مقام فتوا و حکم است و کذلک إن کان الفقیهان عرفاً حکمه، این تعبیر به فقیهان در وسط آمده، آن وقت روایت را این طور تقریب بکنیم که این روایت مبارکه بعد از این که اختلاف حکمین را مطرح می کند در حقیقت عمر ابن حنظله از امام راجع به خصوصیت فقیه سوال می کند، فقیه اهل بیت، فقیهی که در راه اهل بیت است راجع به او سوال می کند.

یکی از حضار: یعنی هیچ سوالی راجع به منشا حکم نشده؟

آیت الله مددی: خب طبیعتاً چون من عرض کردم ما یک کلام را اضافه بر آن جهات لفظیش، آن جهات سیاقی به نظر ما خیلی تاثیر دارد، آنها تاثیر فراوانی دارند، اصلاً پشتوانه ظهور اساساً آن جهات سیاقی است و شاید این که عده ای منکر دلالت وضعی شدند و رابطه ای را به عنوان دلالت وضعی قبول ندارند نکته اش همین باشد چون حس می کنند که دلالت وضعی یک مقدار است اما آن مقدار که از کلام فهمیده می شود خیلی اوسع یا اضیق است، این درست است، إن الکلم لانصرف إلی سبعین وجهاً و لنا منها مخرجٌ، می توانیم یک مطلبی. این نشان می دهد، در حقیقت این نکته اساسیش این نفی دلالت وضعی نیست، رابطه ای بین وضع و معنا وجود دارد، رابطه اعتباری و یک مقدارش هم حقیقی است، انصافاً نمی شود انکار کرد. لکن این معنایش این است که در مقام دلالت تصدیقی یا مراد جدی

تصدیقی یک مراد واحد نیست، یعنی همان طور که در مورد قرآن دارد بطون دارد در حقیقت این معانی متعددی استفاده می شود که این معانی بیشتر از دلالات سیاقی است نه از دلالات لفظی و فهم دلالات سیاقی خیلی مشکل است، منشا اختلاف بین علما هم، البته دلالت لفظی هست اما بیشتر همین دلالت سیاقی است مثلاً إن جائکم فاسقٌ بنباء فتبینوا، این جا اختلاف کردند که آیه مبارکه دلالت بر حجیت خبر دارد؟ ما توضیحش را عرض کردیم آنچه که در این آیه مبارکه مهم است آن فهم سیاق آیه است. آیا سیاق آیه این است که مثلاً در کفایه آمده الخبر إن کان الجائی به فاسقاً فتبینه، خب این مطلبی که ایشان گفته حل مشکل را نمی کند، این اصل مشکل است. اصل مشکل این است که این سیاق آیه، لفظ آیه که واضح است، إن شرطیه است و جزاء، حالا إن شرطیه برای تحقق موضوع است یا برای شرط است آن بحث دیگری است. اما آن چه که سیاق آیه است این است که این آیه در مقام تقسیم خبر است؟ یا در مقام تقسیم حالات فاسق است اصلاً؟ مثلاً در باب فاسق دارد فلا تقبل لهم شهادةً ابداء، شهادت فاسق قبول نمی شود، خبر فاسق در آن بررسی می شود، تبیین می شود، رد هم نمی شود، تبیین می شود، بررسی می شود یعنی آیه مبارکه ناظر است به حالاتی که برای فاسق هست که در بعضی آیات دیگه هم هست که فاسق این آثار را دارد، این جا هم یکی از آثار فاسق این است یا مثلاً چون این درباره شخص معینی است، به مناسبت معینی علی ما یقال نازل شده این آیه اشاره به این است که این فرد فاسق است یعنی کسی که قرآن او را فاسق قرار داد این دیگه خیلی اوضاع ناجوری دارد، همین شخص بعدها والی کوفه شد، همین که شراب خورد و نماز را چهار رکعت خواند، گفت امروز سر حالم این همین شخص است، می خواهید بیشتر هم می خوانم و به جای ذکر رکوع یا قنوت آن شعر را خواند.

علی ای حال این شاید نکته این است که مثلاً قرآن می خواهد بگوید این شخص فاسق است، جامعه اسلامی کارش به این جاها کشیده می شود، ما چطور بحث سنن و فرائض را مطرح کردیم این هم تقریباً شبیه همان است یعنی کسی که جعله القرآن فاسقاً، این دیگه گفت با آب هفت دریا هم بشورند پاک نمی شود، توبه نصح هم بکند، اصلاً توبه نصح از او امکان دارد که بخواهد برگردد. شاید ناظر به این باشد، شبیه فریضه و سنت، من جعله القرآن فاسقاً غیر من حکم علیه رسول الله بالفسق، این دو تا با همدیگر فرق می کنند، شخص

مثلا آمد والی کوفه شد در آن زمان معین و إلى آخر قضایا که الان نمی خواهم توضیحش را عرض بکنم، واضح است و بعضی هایش احتیاج به توضیح هم ندارد.

پس نکته اساسی در آیه نباء این است مساق آیه و سیاق آیه ناظر به فاسق است یا ناظر به خبر است؟ اگر ناظر به خبر باشد حرف درست است، الخبر إن کان الجاء به فاسقا یکی از حضار: بستگی دارد مفهوم بگیریم یا نگیریم.

آیت الله مددی: سیاق ربطی به مفهوم ندارد.

سیاق در چه سیاقی است؟ می خواهد تقسیم خبر بکند؟

یکی از حضار: اگر مفهوم بگیریم یعنی شخصی که عادل است احتیاج به تبیین دارد.

آیت الله مددی: ما کاری به عادل نداریم، اصلا خبر سیاقش راجع به خبر است تا بگوییم خبر عادل

یا اصلا سیاق خبر یکی از احکام فاسق است؟ خوب دقت کنید! یکی از احکام فاسق، چطور مثلا و لا تقبل ابدا، در قرآن هست دیگه، احکام فاسق، یکی از احکام فاسق هم، البته فاسق گاهی فسق عن امر ربه شامل کفر هم می شود، یکی از احکام فاسق این است که در خبرش تبیین می شود، این هم یکی از احکام فاسق، پشت سرش نماز خوانده نمی شود، آن ها می گویند خوانده می شود. شهادتش قبول نمی شود، مگر توبه بکند إلى آخره یعنی سیاق آیه إن جائکم فاسقُ بنباء تاکید کلام روی فاسق است؟ یا روی نباء است، این دو تا پشت سر هم آمدند. آن راه فنی را عرض می کنم.

این که فرض کنید در کفایه بگوید مفاد آیه این است الخبر إن کان، این اول کلام است، این مشکل را حل نمی کند، روشن شد؟ یک چیزی باید قبل از این بیاید که آن مشکل را حل بکند.

یکی از حضار: الان به قرینه آن تصیبوا قوما بجهالة،

آیت الله مددی: جهالت هم اگر به معنای نادانی باشد، نه جهالت به معنای جهل و بی علمی. کارهای جاهلانه، شخصی که، شما ممکن است بگویید شراب می خورد فاسق است چه ربطی دارد خبرش را قبول بکنیم؟ آن آیه مبارکه می گوید بابا شخصی که از اطاعت الهی خارج شد، فسق عن امر ربه، خب دروغ هم می گوید، چه مشکل دارد؟

یکی از حضار: الان مقابل سفاقت و اینها

آیت الله مددی: بله، یعنی کاری است نادانی. شما می بینید این شخص از اطاعت، می گوید این شخص از اطاعت خدا خارج شد شراب می خورد، چرا خبرش را رد بکنیم؟ چرا خبرش را توقف بکنیم؟ نکته ای ندارد که در خبرش توقف بکنیم؟ جواب می دهد که این کار جاهلانه است، این کار آدم عاقل نیست، شخصی که در مقابل خدا خودش را مطیع نمی بیند خب دروغ هم می گوید، خلاف واقع هم می گوید، سر شما را هم کلاه می گذارد، تزویر هم می کند، تقلب هم می کند و اِلی آخره. روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟ پس بنابراین این را خوب دقت بکنید آنی که الان مهم است این است که سیاق این روایت مبارکه در چیست؟ چون اول روایت که آمد به نظر ما نصب فقیه کرد به عنوان جعلته حاکما، حالا حاکما یا قاضیا، یا شامل اداره سیاسی هم بشود که آن بحث دیگری است.

یکی از حضار: این آیه را بفرمایید آخر خودتان نظر مبارکتان چیست؟

آیت الله مددی: من حالت فاسق می بینم، ربطی به خبر ندارد و لذا آیه تعبد به خبر ندارد اصلا. اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ، این تأکیدش روی فاسق است. تقدمش هم دلیل است چون در لغت عرب این دلالات سیاقی یک مقداریش به جابجایی الفاظ است، در لغت فارسی این قدر مهم نیست اما در لغت عرب خیلی تأکید دارد.

این به ذهن ما می آید که اصلا آیه مبارکه ناظر به آلات فاسق است یعنی عمده اشکال، روشن شد؟ این بحث های خیلی طولانی، بعضی ها که خیلی طولانی هم نوشتند، یورد علیه یمكن كذا، البته این در اصطلاح ریاضی یک مجموعه ای را در پراتنز از اعداد قرار می دهند، $5 + 6 - 8$ و فلان، آخرش نتیجه می شود صفر، می گویند مجموعه تهی، این بحث ها غالبا مجموعه تهی است. آخرش صفر در می آید. این خلاصه بحث همین است که خدمتتان عرض کردم و آن نکته اساسیش سیاق است. چون سیاق است اختلاف بین علما است.

سرّ اختلاف علما هم روشن شد؟ طبیعی هم هست. تا جایی رسید به استظهار عرفی، استظهار عرفی هم یک مقدار زیادیش اعتمادش روی قرائن سیاقی است نه قرائن لفظی. تا به این نکته رسید، البته قرائن لفظی هم هست مثلاً *إن جائکم فاسق* این جا برای تحقق موضوع است، خب این هم یک شبهه دیگری است که اصلاً مفهوم دارد یا ندارد، آن بحث دیگری است. اما آن بحث اساسی ای که به نظر ما در مفهوم آیه. دیگه حالا بقیه بحث ها، من یکی را نگاه می کردم نوشته، شاید مثلاً *چهل صفحه*، *پنجاه صفحه*، *قال فلان و یمن* ... دیگه همان مجموعه تهی به ذهنم آمد، بیست صفحه می نویسد نتیجه اش مساوی با صفر می شود، آخرش در می آید صفر، چیزی، محصلی از توش در نمی آید این کلمات یعنی این راه ها رفتن راه هایی است که هیچ.

نکته فنی چرا اختلاف شد؟ چون اعتماد بر دلالت سیاقی است، دلالت سیاقی لفظی نیست، چون لفظی نیست اختلاف درست می کند و این همین نکته ای است که چون یک بحثی دارند، شما می دانید مدت هاست یک بحثی دارند که قضایای منطقی را به فرمول های ریاضی بدهند که منطق ریاضی می گویند. فرض کنید مثلاً *العالم متغیر و کل متغیر حادث*، مثلاً این جوری. *الف مساوی است با ب و ب مساوی با ج* است پس *الف مساوی با ج* است، این طوری. یعنی اینها را به حالت دیگر این ها می گویند در منطق قدیم چون منطق به صورت کار دارد، معذک مواد معین به کار بردند، *العالم متغیر*، ما برای این که این منطق واقعاً صوری بماند ماده را بر می داریم، صورت محض، یعنی الفاظی را می گذاریم که متغیر باشد، ثابت نباشد، الفاظ فرمول های ریاضی طبیعتش این است، متغیر است، وقتی آن *الف مساوی با ب* است یعنی *الف* را می توانیم *۲* بگذاریم مساوی با *۲* است، *۴* بگذاریم مساوی با *۴* است، این را اصطلاحاً متغیر می گوئیم، اصطلاحاً وقتی ما رمز گذاشتیم می شود متغیر اما وقتی گفتیم *العالم حادث*، می شود ثابت.

ما اگر بخواهیم منطق را تنظیم بکنیم بر اساس یک لغتی، یک شکلی که متغیرها را قبول بکند، پس *کل الف ب*، و *کل ب ج*، پس *کل الف ج*، این طوری می نویسند، ما فارسی ها غالباً *x* و *y* می گوئیم، این طوری است، تمام جمیع *x* و *y* مساوی با *z* است و آن هم مساوی با ...، این منطق ریاضی است. ببینید یک بحثی را مطرح می کردند که ما اصول را هم به فرمول بدهیم، بحث های اصولی را هم به فرمول های ریاضی بدهیم، مشکل اصول این جاست، این که ریاضی قبول نمی کند مال این است. چون هم موردی است و هم دلالات

.....

سیاقی را نمی شود کنترل کرد، این را با فرمول نمی شود درست کرد. این را شما با فرمول این دلالات را درست بکنید چون عمده ارتکاز در بخش فقهی و اصول ما روی دلالات است و دلالات هم بخش های سیاقیش زیاد است لذا این حدیث مبارک این اگر ما چون می گویم فیوخذ بالمجمع علیه من حکمنا، کلمه حکم دارد، إن کان الفقیهان، حتی ما خالف العامة ففیه الرشاد ظاهرا مراد این است که آن راهی، آن حکمی، آن طریق حکم، آن قاعده عمومی که مخالف عامه باشد راه درست است، آنی که مخالف این راهی است که اینها رفتند و مراد از این ظاهرا این باشد، آن چه که چهره های اساسی و شاخصه های اساسی مکتب اهل سنت است، چه شاخصه های اساسی مکتب سنت در اصول، فرض کنید قیاس را قبول دارند، فرض کنید قول صحابه را مطلقا قبول دارند، به صحابه مطلقا مراجعه می کنند، منحصر به امیرالمومنین نمی دانند. این ما خالف، اما ما یعنی مراد امام صادق ما طریق دیگری داریم، ما قیاس را حجت نمی دانیم، ما در صحابه خصوص امیرالمومنین. ابان ابن تغلب یک عبارتی دارد که شیعه کسی است که اگر صحابه اختلاف کردند به امیرالمومنین برگردد، چون در کوفه بود، کوفی ها از امیرالمومنین نقل می کنند و اگر در این جا از امیرالمومنین نقل اختلاف کردند به امام صادق برگردد، مثلا بگویند ابراهیم نخعی این طور گفت، ابوحنیفه این طور گفت، نه آنی که امیرالمومنین گفت آن را به امام صادق. اگر صحابه اختلاف کردند به امیرالمومنین. اگر الان در نقل از امیرالمومنین اختلاف کردند به امام صادق، این شیعه می شود. شیعه کسی است که دارای این. این ما خالف العامة دو تا نکته یعنی نکته اساسی چون تا حالا هم این را توضیح دادیم.

مراد از خالف العامة که شیخ هم چهار تا احتمال داده مراد این است که آن هایی که شاخصه اهل سنت است، حالا در فقه شاخصه دارند، فرض کنید می گویند شما می توانید به جای، شما باید غسل پا بکنید، این فقه انحراف دارد، این شاخصه اهل سنت است، اصلا اینها شاخصه هاست، شاخصه مذهب شیعه مسح رجلین است، شاخصه مذهب اهل سنت حالا ممکن است در آنها هم مسح داریم، اصلا در اهل سنت عجیب است که تخییر هم داریم، عده ایشان قائل به تخییرند، نه عده زیاد، در اهل سنت جمع هم داریم، می گویند اول پا را مسح بکند و بعد بشورد، جمع بین مسح و غسل کرده، یا مخیر بین دو تا قرائت کرده، لکن شاخصه اهل سنت غسل است، خب نمی شود انکار کرد، دو تا، سه تا، سه تا ممکن است حالا علمایشان، از فقهای تراز اول نیستند، اینها جزء شاخصه هاست.

پس یک شاخصه ها در اصول دارند، مثل قیاس، مثل استحسان، البته استحسان شاخصه نیست چون بین شافعی و ابوحنیفه در استحسان، حتی در استصحاب، استصحاب در شبهات حکمیه کلیه اختلاف بین این دو تاست، حالا تعجب است ابوحنیفه اهل قیاس است اما استحسان را قبول نمی کند، خیلی عجیب است. البته استحسان که مثلاً شافعی قبول دارد و به عبدالله ابن مسعود گفته شده این در زمان ما که یک تحول اجتماعی بزرگی انجام شده خیلی کارگزار است، انصافاً ما قبول نداریم استحسان را اما بینی و بین الله خیلی تاثیرگذار است، استحسان مراد این نیست که بنشینیم ذوقیات چیزی را بگوئیم، مرادشان از استحسان این است که عبدالله ابن مسعود می گوید یک چیزی در جامعه اسلامی جا می افتد، بعد که به فقها می رسد می خواهند درست بکنند درست نمی شود، با قواعد فقهی درست نمی شود اما در جامعه جا افتاده است، عبدالله ابن مسعود می گوید همین که جا افتاده کافی است، این هم درست است و حکم الهی است. روشن شد؟ ما رأه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن. البته در یک نقل از عبدالله ابن مسعود در نصب الراية دارد، اگر آوردید. می گوید و لذا صحابه ابابکر را انتخاب کردند، دنباله همین اما معروف در کلام عبدالله ابن مسعود همان اولیش است، ما رأه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، این مثلاً الان نظام بانکی در کشور اسلامی جا افتاده است، می آید در فقه حساب می کند می بیند مشکل دارد نظام بانکی. الان خیلی قضایا در جامعه ما جا افتاده است، در جامعه اسلامی، اما وقتی فقه می آید دخالت می کند می بیند این مشکل دارد. مثال معروفی که در آن زمان در کتاب مکاسب شیخ هم آمده همین رفتن حمام در آن زمان هاست، این در جامعه جا افتاده بود، یک کوزه ای بود به قول خودشان کوز الحمامی، یک مثلاً صندوقی در آن جا بود، به حمام می رفت و خودش را می شست، ده تومان، پنج تومان در آن صندوق می انداخت. خب این ساری و جاری بود. اصلاً بحث حمام از زمان عمر شروع شد، اصلاً حمام به معنای حمام در زمان پیغمبر هم نبود، در زمان پیغمبر اگر روایت حمام داریم، چون روایت پیغمبر نهی عن الصلوة فی الحمام، اگر باشد مراد آن اتاق، مثلاً این غرفه ای هست که حرم مطهر رسول الله، یک غرفه هم پهلویش است که حالت ذوزنقه دارد، این خانه عائشه است، اتاق مال عائشه بود، در این جا در این اتاق دوم مثلاً یک تشت بزرگی بوده که آن جا غسل می کردند یا غذا می پختند یا گندمی را برای طول سال آورده بودند، موهنه سال و آرد را آنجا قرار می دادند، مثل صندوقخانه و مثل انباری بود به اصطلاح امروز ما. این کارها آن جا بود اما حمام

رسمی که آب را گرم بکنند از زمان عمر شروع شد، با آمدن ایرانی ها، ایرانی ها در مدینه حمام را راه انداختند و لذا خیلی هم تعجب است، به نظرم در قرطبی دارد که عمر با حمام موافق نبود، می گفت مثل جهنم داغ بود، علی ابن ابی طالب موافق بود، می گفت حمام چیز خوبی است، آشغال های بدن را می برد، کثافت های بدن را می برد، چرک بدن را می برد و آدم را تمیز می کند، خیلی خنده دار است ولی بعدها حمام جا افتاد، حالا کسی مخالف باشد یا نباشد بعدها حمام جا افتاد.

علی ای حال کیف ما کان، البته روایت حمام هم بعد باز محل کلام شد، مثل ابن حزم که صلوٰه در حمام را باطل می داند، حرام می داند، مثل ظاهری ها باطل می دانند اما در روایات ما معروف بر کراهت است، باز خودش هم بحث شد که مراد از حمام آن فضایی است که در آن آب ریخته می شود و اما جایی که لباس ها هست یا پشت بام حمام، روایت داریم درباره پشت بام حمام، پشت بام حمام آن شامل نمی شود. جاهایی که مظنه آلودگی است آنجاها کراهت دارد، آنجایی که مظنه آلودگی نیست مثل جایی که لباس ها را می کنند آنجا دیگه کراهت ندارد.

علی ای حال وارد بحث فقهی نشویم. ببینید اهل سنت، این ما خالف العامه که امام می فرمایند این مراد این است که یک شاخصه هایی را اهل سنت دارن که طبق این شاخصه ها حساب بکنید، این شاخصه هایشان در فقه هم هست مثل شستن پا، در اصول هم هست، ما الان چند تا روایت داریم در عمل به قیاس، شاید تا حالا نشنیده باشید، اما اصحاب ما اینها را ول کردند. الان تصادفا یکی از زیدی ها در یمن اینها را نقل کرده، کتاب نوادر الحکمه هم هست، هر هشت تا را هم از نوادر الحکمه آورده، خیلی عجیب هم هست، باب اختلاف الحدیث مال نوادر الحکمه، این الان از آن هشت تا یک عددش پیش ما نیست که عمل به قیاس توش دارد. مراد ائمه علیهم السلام این بود که اگر شما مطلبی را نقل کردند که مخالف طریقه ما است و موافق عامه است اصلا رشد این است، ببینید مخصوصا اگر ما روایات مبارکه را ناظر به آیات مبارکه بدانیم، خیلی لطیف است این تعبیر، فیه الرشاد. نفرمود که این منشاش تقیه است، این نباید ناظر به خبر و صدور خبر تقیه باشد، این باید ناظر باشد به صحت و بطلان، ناظر به رشد و غی باشد، فیه الرشاد. این ناظر به آیه مبارکه لا اکراه فی الدین قد تبین الرشاد من الغی، تعبیر قرآنی را دقت بکنید! عرض کردم کلمه تبیین یا بیان، علمه البیان، در اصل لغت به معنای جدایی

.....

است، مثل قطع به معنای بریدن است، شبهه به معنای اشتباه و شبهه بودن است، چرا شبهه را شبهه می گویند؟ چون حق با باطل شبهه شده، انسان نمی داند کدام حق است؟ چرا قطع می گویند؟ چون جدا می کند، حق را از باطل جدا می کند، چرا تبیین می گویند؟ چون جداسازی می کند، علمه البیان، تبیین به معنای جداسازی است. عرض کردم اصل بین و لذا در لغت عرب وقتی کلاغ قارقار می کند غراب البین یعنی ناله غراب کلاغ نشان می دهد جدایی و فراق را، بین یعنی فراق و جدایی، این شعر معروف عرب هم هست که بانث صعاد، که راجع به پیغمبر سرود و انشاء کرد، این بانث یعنی جدا شد، به فراق صعاد مبتلا شدند، حالا نمی دانم جلوی پیغمبر اولش را خواند چون اولش تشبیب و غزل است.

حالا به هر حال این بان، این قد تبیین الرشد من الغی، به قرینه فیه الرشد این مراد این است که راه درست روشن است، راه رشد روشن است، راه غی هم روشن است یعنی جدا از هم هستند، پس این مراد ما خالف العامة فیه الرشد یا فما یخالف العامة، خذ بما یخالف العامة فإن فیها الرشد این باید ظاهرا ناظر به این باشد، یعنی آن اموری که واضح و بدیهی است که اهل سنت دارند و لذا به احتمال قوی این جا ما خالف العامة یعنی حکمی که مخالف است نه خبر. حکمی که مخالف است، چه در اصول باشد مثل قیاس، چه در آن عقاید باشد مثل رویت خدا، چه سهو النبی باشد که حالا متوسط است، بحث کلامی است، مرحوم صدوق قائل به سهو النبی شده چقدر به ایشان حمله شده، چون سهو النبی مطابق با حدیث اهل عامه است. دقت کردید چی شد؟ یعنی امام می خواهد ضابطه بگوید، مثلا مرحوم شیخ طوسی راجع به ابن نوح می گوید ایشان را من درک کردم لکن ایشان در بصره بود و مذاهب منکره از ایشان نقل می شود کالقول بالرویه، ظاهرا رویت یعنی معلوم می شود ایشان روایت رویت را قبول کرد، إلی ربها ناظره را قبول کرده در روز قیامت.

ببینید همین که ایشان قبول کرده مرحوم شیخ طوسی ابا از این دارد که از آن نقل بکند چون مذاهب منکره دارد.

پس بنابراین ببینید ما در فروع هم داریم. مراد فیه الرشد هم این است، این احتمالاتی که فرمودند نیست، مراد فیه الرشد هم این است که خالف یعنی حکمی که مخالف است.

بله چون در فقه شیعه، این مال دلالات سیاقی است. چون در فقه شیعه اساسا فقه منصوص است، اساسا فقه بر اساس روایت است، اگر صحبت حکم شد و فتوا شد یعنی روایت، اگر خبر آمد یعنی فتوا طبّقش باشد، فتوا آمد یعنی چون در شیعه این سیاقی است یعنی خود عمر ابن حنظله می داند و امام هم می داند که ما اهل قیاس نیستیم، اهل این اجماع صحابه و اهل این حرف ها نیستیم، دقت کردید؟ پس بنابراین اگر گفت دو تا خبر را دیدیم یکیش مطابق است و امام آمد روی حکم نظر کرد چون طریقه شیعه این بوده، این اصلا طریقه شیعه است، طریقه شیعه این بوده که اگر حکمی هست مستند به روایت است، دقت کردید؟ این قرینه سیاقی است، اگر گفت وجدنا احد الخبرین و بعد امام حکم آن خبر را بگوید حساب القاعده است دیگه، چون راه شیعه است. یک قرینه سیاقی دیگه. خوب دقت بکنید، اصولا با تامل در روایت این نکته را خوب دقت بکنید، مخاطب در این روایت آدم عالم و ملا و مجتهدی است. مخاطب در این روایت افراد عادی نیستند، وجدنا احد الخبرین را یک فرد خبره می گوید. اصلا نحوه کلام مال یک انسان خبر است، می گوید دو تا مطلب، امام می گوید مشهور، می گوید هر دو مشهورند، می گوید ... این کاملا واضح است یک کسی است که می تواند، لذا مرحوم آقازیا شبهه کرد، در حقیقت مرحوم آقازیا یک شبهه ای به ذهنش رسیده که ما این را باز می کنیم، در حقیقت آن نکته سیاقی این است که متاسفانه در کلمات علمای ما نیامده، اصلا مخاطب این فهم مخاطب خیلی تاثیرگذار است، مخاطب مرد ملاست نه عادی. نه هر فردی که دو تا خبر دید، مخاطب فردی است که مجتهد است، قدرت تمییز دارد، خوب دقت بکنید! و لذا به این مخاطب می آید راجع به مجتهد و فقیه شیعی و مستنداتش صحبت می کند چون مخاطب این قدرت را دارد.

پس یک نکته در مقام این است، یک نکته سیاقی آن خصلت اساسی فقه شیعه که اعتماد بر روایت است، به قیاس و استحسان و این جور مسائل و رای صحابه و از این حرف ها، رای علمای مدینه، شیعه به این حرف ها مراجعه نمی کند، نکته دوم که در این جا هست، نکته دوم فقیه شیعی است که اعتمادش روی روایات اهل بیت است، این هم یک نکته ای است مثلا ما از امیرالمومنین روایت داریم که در کافی هم آمده که احادیث از رسول الله مختلف است، امام می گوید این ها چند جورند، یک عده دروغ گفتند، یک عده منسوخ را

دیدند، هست و اشاره کرده، به نظرم در جامع الاحادیث هم این حدیث را نیاورده، به نظرم در باب تعارض را که خواندم، از اول تا آخر را نگاه کردم، به نظرم در ذهنم آمد که نیاورده.

به هر حال خوب دقت بکنید این یک نکته ای است که تقریباً می شود گفت باید جزء نکات دلالت سیاقی بگیریم، چون لفظی است می شود سیاقی، چون می گوید عنکم، معلوم می شود مورد این روایت در جایی است که تعارض در روایت اهل بیت است، تعارض در روایت رسول الله نیست.

یکی از حضار: گاهی هم عنکما دارد.

آیت الله مددی: عنکما دارد

و بعد اگر دقت بکنید امام می گوید وافق الكتاب و السنه، این یعنی چه؟ یعنی این را مفروغ عنه گرفته که ارجاع به سنتی داده که مختلف فیها نیست و إلا اگر سنت مختلف بود که حدیث را حل نمی کند. این نکته را دقت کردید؟

پس نکته این است که سوال می کند، یک فقیهی از امام راجع به وضع فقیه بودن شیعه، شاید هم که مرحوم شیخ یا مرحوم صدوق این را در آن ابواب آورده چون نظرش این است که این حاکم باید ملا باشد ولو قاضی تحکیم است، فقیه باشد، این نکاتی که در روایت آمده تمییز فقیه است که فقیه شیعه چه کسی است. فقیه شیعه این است که روایت مشهور را می بیند، فتوای مشهور بین اصحاب را می بیند، با کتاب و با سنت، آن هم سنت متفق علیها آشناست، و با آرای اهل سنت آشناست، با روایات اهل سنت آشناست، می تواند کاملاً تشخیص بدهد کجا مبنا، مبنای سنی است و کجا مبنا، مبنای شیعی است. در اهل سنت هم با آنچه که روایاتشان است و با آن چه که عمل خارجی است با آن هم آشناست، این مطلب را هم امام به عمر ابن حنظله به عنوان یک ملا می گوید که اگر می خواهی بشناسی و لذا شاید صدوق در ابواب قضا این را آورده است یا شاید شیخ، آن فقیهی که این شرائط را دارد این فقیه کسی است که جعلته حاکماً، در حقیقت امام آن فقیه شیعی را معرفی می کند لکن فقیه شیعی اعتمادش اساساً روی روایت اهل بیت است یعنی این دیگه الان بحث رسول الله را مفروغ عنه گرفته، یعنی روشن شد فضا؟ فضا کاملاً فضای شیعی است و مخاطب هم کاملاً انسان خیبری است، یعنی دارد

امام سلام الله علیه، این احتمال اول بود، آقاضیا عمده الاشکال داشت، اگر به این نحوی که من گفتم تقریباً کلام آقاضیا است اما با نکات فنیسی یعنی جاهایی که دلالت سیاقی است و جاهایی که دلالت لفظی است اینها را مشخص کردیم. مثلاً خالف الکتاب و السنه، وافق، این وافق الکتاب و السنه باید سنت مجمع علیها باشد.

پس از امام صادق، این خیلی نکته است، از امام صادق راجع به اختلاف حدیث رسول الله سوال نمی کند، از امام صادق از یک جو خاص و محیط خاصی سوال می کند که آن محیط شیعی است. چون مثلاً ممکن است یک کسی در یک صحبتش بگوید علمای اهل سنت دو تا روایت دارند، اختلاف دارند که زنها به قبرستان برای زیارت قبور بروند یا نه، باز همین آقا بگوید اهل سنت اجازه نمی دهند زن ها به قبور بروند، خب می گویند دو تا کلام متفاوت است، می گوید آقا جان من اهل سنت در علمشان و در بحث های فقهیشان دو طائفه روایت دارند، یکی نهی رسول الله عن زیارة نساء القبور و یکی هم کنا نزور القبور فی زمان رسول الله از زبان یکی از زن های پیغمبر است، دو تا روایت دارند که معارض است و اختلاف دارند. حالا گفتند یا نسخ است یا منسوخ است یا توجیه بکند و الی آخره. من نمی خواهم وارد بحث بشوم.

یک دفعه دیگه می گوید تو این سوال را در مدینه از من کردی، در مدینه و مکه و در حجاز اجازه نمی دهند که زن ها به زیارت قبول بروند، ببینید ما هم إلیه امیل حکامهم و قضاتهم، ممکن است یک مطلب را انسان روی بحث علمیش بگوید، یک مطلب را روی واقع خارجی بگوید، در واقع خارجی این طور است، در حجاز این طور است که اجازه نمی دهند زن ها به قبور بروند، بقیع را هم اگر دیده باشید بقیع را هم اجازه نمی دهند. اما این دو تا کلام با هم معارض نیستند.

اگر من دو تا کلام را گفتم یک کسی بیاید بگوید آقا شما دو تا کلام گفتید، این تعارض نیست، بگویم ترجیح بده، ترجیح اصلاً مسخره است، آن یک کلام است و این یک کلام است. یک دفعه من می آیم آرای اهل سنت را به لحاظ علمی مطرح می کنم. ببینید چقدر عمر ابن حنظله دقیق است، می گوید آقا معیار علم است یا معیار واقع خارجی است، امام می فرمایند در کلمات ما، نه در رسول الله. پس جو را به جو اهل بیت زدیم. در یک نسخه هم یک جا دارد عنکما، شاید عنکما ناظر به این باشد یعنی کانما اشاره به این است که

آن روز هم عرض کردم، از زمان امام باقر و امام صادق، تصادفاً تا آن جایی که من یادم است خود روایت امام باقر معارض نیست، امام صادق با امام باقر، این جوری. خود روایت امام صادق هم با همدیگر معارضند. این که سوال می کند عنکم یعنی شما فقیه می گوئید باید آشنای با روایت شما باشد، فقیه باید از راه. خب روایات مشکل دارد.

پس بنابراین سوال از خبر هست لکن به لحاظ زیربنای فتوا، مصب کلام اساساً همان نکته اساسی است، مصب کلام در فقیه است لکن فقیه شیعی.

یکی از حضار: صفات راوی نیست.

آیت الله مددی: آهان، مراد صفات راوی نیست.

در این جا فقیه شیعی چون به کتاب و به روایات اهل بیت بر می گردد آن محیطی را که امام، چون امام گفت إنی جعلته حاکماً، بعد گفت فقها مختلفند، گفت افقه و اورع، بعد سوال می کند که فقه شما اعتماد بر روایات دارد، روایات تان مختلف است، امام علیه السلام اول یک معیار عقلانی کلی می دهد، گاهی می شود یک نفر مطلب از من نقل کرده و گاهی مشهور است، آن مشهور درست است و آن یکی باطل است، آن اساس ندارد.

بعد وارد بحث، تمام این بحث روی جو فقهی است و نشان می دهد دقت مرحوم عمر ابن حنظله را، و واقعی هم هست یعنی دقیقاً ایشان صحنه واقعی کوفه را به امام نشان می دهد، چون امام در مدینه هستند، می گوید در کوفه این جور است، پنج تا از شما و لذا امام می فرمایند شما ببینید این فقیه گاهی مسلط باشد مثلاً اولین نکته ای را که در این فقیه آوردند خیلی عجیب است دو تا چیز است، وافق الکتاب و السنه و خالف العامه یعنی امام علیه السلام دو نکته اساسی درباره اوصاف این فقیه گفتند:

یک: یک شاهد ایجابی در فقهائش باشد، آن شاهد ایجاب موافقت کتاب و سنت است.

دو: شاهد سلبی، شاهد سلبی این است که مخالف عامه باشد، این یک شاهد است یعنی مخالف عامه هم نه این که عامه نماز خواندند ایشان نماز نخواند. این خالف العامه را به قضیه خارجی بزنید نه این که هر چه که عامه گفت ما مخالفت بکنیم.

اولا آن نسخه فإن فیها الرشاد، خذ بما یخالف العامة، آن نسخه که ثابت نشد، ما خالف العامة ففیه الرشاد، یک نسخه هم این جوری بود، علی ای حال آنچه که الان من از این روایت مبارکه ملتفت می شوم سوال و طرح سوال همین طور که مرحوم شیخ طوسی در باب قضا گفته، کلش در باب قضا و احکام است، کلش در فقیه است، کلش در فتواست، کلش در حکم است لکن چون محیط شیعی است از امام سوال می کند طبق ضوابط شیعی، اگر ما این را گرفتیم که جو را فهمیدیم.

نکته دوم: امام با خبیر صحبت می کند، با فقیه و ملا صحبت می کند، روشن شد؟ این صحبت عامه مردم نیست. آن می تواند، امام دارد می گوید فقیهی باید به آن مراجعه بشود، به کتاب مسلط است، به سنت مسلط است، به روایات ما مسلط است، روایات مشهور و غیر مشهور را می شناسد، به آرای اهل سنت مسلط است، به روایات اهل سنت مسلط است، به فقه آنها مسلط است و به واقع خارجی که در خارج دارند به آن هم مسلط است، یک فقیه این جوری این را جعلت حاکما، عمر ابن حنظله بعد به یک فرضی می رساند که این با هر دو، آخرش امام می گوید نه دیگه، این مطلبی که تو گفتی این دیگه فقیه شیعی نیست یعنی این آن فقیهی نیست چون همچنین چیزی را ما در روایت نداریم این فرض اخیری که تو کردی لذا اگر چنین فرض اخیر مراجعه شد این را باید خصوصی سوال بکنی، من الان نمی توانم ضابطه عام و معیار قرار بدهم و درجه فقاقت را معین بکنم، این خلاصه احتمال اول.

ما یک وقتی شوخی کردیم، آقایان چون خب می دانید مدت هاست مجلس خبرگان رهبری دارند، گفتیم اگر بنا بشود خبرگان رهبری از این حدیث عمر ابن حنظله در بیاید چون مخاطب حضرت فقیه است یعنی این کار خبره است که تشخیص بدهد آنی که فقیه جامع الشرائط است و آن خصوصیات را دارد کیست، حالا این ممکن است خطاب حضرت به فرد بوده حالا ما این را مثلا به نحو شورائی و از مجموعه ای از آن ها قرار بدهیم. غرض اگر بنا بود، البته آقایان تا حالا هیچ کس تمسک به روایت عمر ابن حنظله نکرده است، تمسک به روایت عمر ابن حنظله مبتنی بر آن نکته سیاقی است که عرض کردیم، مخاطب آشناست، مخاطب ملاست، مخاطب فرد عادی نیست. مخاطب مراد هدف اساسی شرایط فقیه است لکن در فقه شیعه اساسا خبر اساس است، روایت اساس است. روشن شد؟

پس طرح اول بحث این شد که اصولاً روایت ناظر به شرائط آن فقیهی باشد که امام در اول کلام فرمودند جعلته حاکماً، لکن به هر حال چون جو شیعی است و سوال از روایت رسول الله نیست، سوال از طریقه اهل بیت است، امام توضیح می دهند که آن فقیهی که آشنایی داشته باشد این جور این اوصافی را که عرض کردم به این مراجعه بشود و آن می آید می گوید نه گاهی روایت شما این جوری است، آن وقت ایشان طرح از سوال می کند، طرح از اخبار می کند نکته اش این است. این احتمال اول، احتمال دوم هم فردا که اصولاً اصلاً نکته اساسی در طرح روایت است، فقاقت نیست، به خلاف این احتمال.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین